



۵۰۴

از آزادسازی بستان تا خرمشهر
داستان مردی که نامش بر یک خیابان ماند

خادم الشریعه قهرمان ۲۳ ساله چراغه

عکس: نرجس شاکری/شهرآرا

خانواده مریم رحمانیان بنا به درخواست خودش
پس از مرگ مغزی اعضای بدنش را اهدا کردند

بخشش زندگی

۶



۲

تعداد زیادی از دانش آموزان مسیر مناسبی
برای رسیدن به دبستان «مسترشدی» ندارند
عبور از کنار کال در نبود پیاده‌رو

۷

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان محله لادن با
برگزاری کلاس‌های مختلف، دنبال استعدادیابی است
رشد در پس آزمون و خطا



تعداد زیادی از دانش آموزان
مسیر مناسبی برای رسیدن به دبستان «مستردی» ندارند

عبور از کنار کال در نبود پیاده رو

خیابان های دلاوران زوج و خیابان های زیتون و نخل به این مدرسه می آیند و برای عبور از خیابان مشکل دارند. به گفته اومسیر خط کشی شده عابر در نزدیکی دلاوران ۶۳، کنار دور برگردان است و یک بار در حالی که خودش فرزندش را از خیابان رد می کرده، ماشینی با سرعت دور زده است و نزدیک بوده فرزندش آسیب ببیند. او و چندین نفر از والدینی که حضور دارند، خواستار نصب پل هوایی در این محدوده هستند.

● رفع خطر اولیه انجام می شود

وقتی موضوع را با سرپرست اداره عمران و حمل و نقل و ترافیک شهرداری منطقه ۹ مطرح می کنیم، وی بعد از بازدید از محل می گوید: وضعیت فعلی دلاوران ۵۹ به سمت دلاوران ۶۱ و ۶۳ مناسب نیست و باید به طور موقت هم که شده، اقداماتی انجام دهیم.

سید هادی صالحی توضیح می دهد: قرار است نقاط خطر آفرین را ایمن کنیم اما برای رفع اساسی مشکل باید جلسات بیشتری با همکاران سازمان ترافیک و مشاوران و کارشناسان داشته باشیم تا ببینیم چطور می توانیم یک مسیر عبور امن فراهم کنیم.

به گفته او و امسال اعتباری برای پیاده رو سازی بولوار دلاوران گرفته شده است و بعد از تخصیص یافتن و تعیین پیمانکار، اقداماتش شروع می شود. صالحی ادامه می دهد: مقابل دلاوران ۵۹ که حدوداً سمت خیابان های زیتون و نخل می شود، پیاده رو سازی و اصلاحات لازم انجام می شود اما این قسمت مسیر مشکلاتی دارد که به راحتی نمی توان درباره اش تصمیم گرفت.

او پاسخ نهایی را به برگزاری جلسات بعدی با دیگر کارشناسان موکل می کند. شهرا را محله رفع مشکلات این بخش از بولوار دلاوران را پیگیری خواهد کرد.

● عبور پرخطر از سراسیمه و زباله ها

قرارمان با والدین سر دلاوران ۵۹ است، درست جایی که پیاده رو قطع می شود. عبور پر سرعت خودروها باعث می شود خیلی زود وارد مسیر خاکی شویم. این قسمت کنار کال قرار دارد و ظاهر مسیر عبور و مرور نیست، اما راه فراری شده است برای دوری از خیابان بدون پیاده رو.

مسیر بسیار کوتاه اما پر از خطر و مشکل است. در قسمتی از آن، مسیر باریک می شود و کنارش یک سراسیمه تند است که اگر کودک یا بزرگ سالی اندکی پایش بلغزد، به سمت کال شرم می خورد. بعد از عبور با احتیاط از این قسمت، بوی تند زباله ها و توت های پوسیده درختان مسیر، نفس راتنگ می کند. اطراف این مسیر، پر از زباله، شیشه شکسته و... است. بعد می رسیم به بوستان و از آنجا وارد خیابان اصلی مدرسه می شویم. مونابرزگر که یکی از ساکنان است، می گوید: مدرسه تا خانه ما چند دقیقه بیشتر راه نیست اما چون همین مسیر کوتاه ناامن است نمی توانم فرزندم را به تنهایی به مدرسه بفرستم. حتی دیده ام یکی از مادران که باردار است، به سختی هر روز فرزندش را تا مدرسه همراهی می کند.

● مسیر تاریک و لغزنده

عباسعلی معصومی به تاریکی شبانه مسیر خاکی اشاره می کند و می گوید: این مسیر حتی برای رفت و آمد روز مناسب نیست؛ حالا فکرش را بکنید که بچه ها در شیف عصر و شب های زمستان و در لغزندگی برف و باران باید از آن عبور کنند.

او توضیح می دهد: افراد یا باید عبور سر بالا از کنار بولوار بدون پیاده رو را به جان بخرند یا از مسیر خاکی کنار کال رد شوند که هر دو خطر آفرین است. سمانه سیاح ادامه می دهد: تعداد زیادی از دانش آموزان از سمت

فهیمة شهری انتهای بولوار دلاوران، از نزدیک دلاوران ۵۹ به سمت دلاوران ۶۱ و ۶۳ معبر پیاده رو ندارد و در گذران برای عبور باید وارد خیابان شوند! نزدیک این محدوده، دبستان دخترانه و پسرانه «مستردی» قرار دارد و هر روز تعداد زیادی از دانش آموزان ساکن در دو طرف بولوار باید از همین مسیر عبور کنند. از آنجا که مسیر سربالایی است و طی کردن آن سخت، بعضی از دانش آموزان و والدینشان مسیر میان بر کنار کال را طی می کنند که آن هم خطرات و مشکلات خودش را دارد. گلایه ها و درخواست های ساکنان، ما را راهی این مسیر کرد.

هم قدم

۹

اعضای جدید شورای اجتماعی محله چهار چشمه
برای اولین بار دور هم جمع شدند

گام اول، مهربانی

ریاحی نخستین نشست اعضای جدید شورای اجتماعی محله چهار چشمه برگزار شد. میزبان این نشست مسجد آل طه بود و در آن موضوعات مختلفی از جمله اقدامات دوره قبل و وظایف اعضای شورای اجتماعی محله بررسی شد. همچنین اعضا درباره انتخاب رئیس و نایب رئیس گفت و گو کردند. برگزاری پویش «مشهد مهربان» برای کمک به آزادی زندانیان غیر عمد و ویژه اهالی محله طالقانی از دیگر موضوعاتی بود که در نخستین نشست شورای اجتماعی محله طالقانی به آن پرداخته و قرار شد این پویش در برخی از مساجد فعال محله، مانند مسجد قدس و آل طه اجرا شود.



تلاش برای پاکیزگی شهرمان

بیش از ۹ هزار مترمربع از زمین های بایر و ورها شده محدوده خدماتی شهرداری منطقه ۹ در سه ماهه پایانی سال ۱۴۰۳ پاک سازی شد. هدف اصلی از این اقدام، جلوگیری از آلودگی های محیط زیست محیطی، بهبود بهداشت محیط، جلوگیری از گسترش پشه سالک و زیباسازی منظر شهری بود و انجام این کار در رضایت شهروندان نقش بسزایی داشت.

حذف گیاهان خودرو

عملیات حذف قاصدک ها که به عنوان گیاهان مهاجم در فضای سبز شهری شناخته می شوند، در بوستان های منطقه ۹ آغاز شده است. این گیاهان به سرعت گسترش می یابند و موجب کاهش تنوع زیستی و از بین رفتن گیاهان بومی در مناطق شهری می شوند. و جین علف های هرز، حذف پا جوش ها و علف زنی از دیگر اقداماتی است که برای بهبود فضای سبز منطقه انجام شده است.

نوناور شدن نرده های خانه ملک

باتوجه به درپیش بودن افتتاح خانه موزه ملک در باغ وکیل آباد، نرده های قدیمی این بنا بازپیرایی و مجدداً نصب شد. این نرده ها در سالیان دور و باروش آهنگری قدیم (چلنگری) و بدون استفاده از جوش ساخته شده و از این حیث بسیار ارزشمند است؛ از این جهت سعی شده است که هیچ گونه آسیبی هنگام رنگ آمیزی به آن ها وارد نشود.

شهر خبر

۹

همسایه به همسایه، دیدار بیست و چهارم، کوچه شاهد ۱۰

امنیت کوچه خط قرمز عباس آقا

رضاریاحی ساختمان های بلند، پایشان به کوچه پس کوچه های محله فرهنگیان و شاهد ۱۰ نیز باز شده است. برخلاف سال های آخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ که در این کوچه پراز باغ وزمین کشاورزی بود، حالا تا چشم کار می کند، ساختمان های چند طبقه و مجتمع های مسکونی است که در این کوچه کنار هم قد کشیده اند. به همین دلیل است که اهالی جدید آمده اند و حتی همسایه کناری شان رانمی شناسند. اما به برکت همسایه های قدیمی محله، هنوز هم همسایه داری جان دارد و اهالی از حال هم باخبرند. سراغ همسایه خوب رامی گیرم و تقریباً همه اهل خیابان، سمیه موسوی رانشان می دهند که به دلیل شکست دادن بیماری سرطان و انجام کارهای فرهنگی، الگوی خیلی از اهالی به حساب می آید.

● آب در دلم تکان نخورد

همسر سمیه موسوی، روحانی است و از ۱۰ سال پیش در مجتمع ولایت ساکن هستند. خیر همسایه داری سمیه خانم در این مدت، هم به اهالی مجتمع رسیده است و هم به اهالی کوچه. همسایه ای درباره اش می گوید: خدا خیر خانم موسوی را بدهد. بیشتر اعیاد و عزاداری ها در خانه اش مراسم برگزار می کند. علاوه بر این، سمیه خانم بانی شده است و با کمک اهالی مجتمع برای همسایه هایی که اوضاع مالی مناسبی ندارند، بسته معیشتی تهیه می کنیم.

از همسایه دیگری می شنویم که سمیه خانم موسوی درباره فرزندآوری زوج های جوان دغدغه زیادی دارد. وقتی یکی از خانم های همسایه باردار می شود، پس از تعیین جنسیت کودک، یک بسته سیسمونی آماده می کند و به دیدار مادر باردار می رود. سه شنبه ها هم یک بازارچه راه اندازی کرده است که همسایه ها و دو هم جمع می شوند و حال خوبشان را به هم منتقل می کنند.

خود موسوی می گوید: وقت مریضی ام همسایه ها نگذاشتند آب در دلم تکان بخورد و مدام به من سر می زدند و روحیه می دادند. بی خود نیست که می گویند همسایه خوب از خواهر و برادر به آدم نزدیک تر است.

همسایه
به
همسایه

۱۰

● دوندگی برای رفع ترافیک

وقتی قرار است سمیه خانم موسوی از یک همسایه خوب برای مابگوید، عباس برجسته را معرفی می کند که امنیت کوچه و خیابان محل زندگی اش، خط قرمز اوست. برای همین وقتی دید بوستان پرریان مقداری ناامن شده است، آن قدر با نیروی انتظامی نامه نگاری کرد و رفت و آمد تا کانکس پلیس در این بوستان جانمایی شد.

سمیه خانم تعریف می کند: پل روی میدان امام حسن^(ع) که به تازگی ساختش آغاز شده است و گره ترافیکی بولوار شاهد را بازمی کند، حاصل رفت و آمدهای عباس آقا و برخی اهالی قدیمی محله به شهرداری و شورای اسلامی شهر بود. عباس آقا با هیئت امنای مسجد محله رابطه خوبی دارد. یکی از کارهایش این است که می گردد و مساجدی را پیدا می کند که نیاز به بازسازی و تجهیز دارند و با کمک خیران دستی به سر و روی آن ها می کشد.

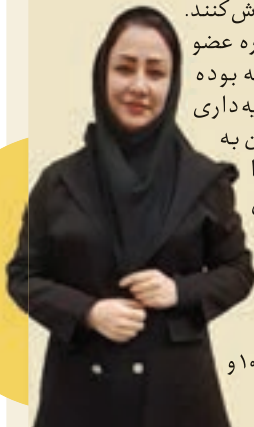
برجسته می گوید: بایبشتر همسایه های محله رفت و آمد خانوادگی داریم و محبتشان را حس می کنیم و یکدیگر را درک می کنیم.

● پیش نجمه خانم، قهر بی قهر!

عباس برجسته نیز یکی از بانوان فعال محله به نام نجمه مختاری را به عنوان همسایه خوب و کارراه انداز معرفی می کند. عباس آقا توضیح می دهد: نجمه خانم خاله مهربان بچه های محله است. هر وقت فرصت داشته باشد، به مسجد و مراکز خیریه می رود و به بچه ها نقاشی و ساخت کاردستی یاد می دهد. عضو افتخاری دوام ثامن نیز هست و موضوعاتی مانند کمک های اولیه، اطفای حریق و مدیریت بحران را به خانواده ها می آموزد.

«جلو نجمه خانم، قهر بی قهر!» عباس آقا لبخندی می زند و می گوید: نجمه خانم عضو شورای حل اختلاف مسجد است. هر وقت پرونده اختلافی به آن ها ارجاع می شود، همه تلاشش را می کند تا طرفین دعا با هم سازش کنند.

مختاری که چهار دوره عضو شورای اجتماعی محله بوده است، می گوید: همسایه داری همین است که خیرمان به هم برسد و هوای هم را داشته باشیم. مثلاً من وقتی دیدم بچه های محله جایی برای ورزش ندارند، بسیار به این در و آن در زدم تا زمین ورزشی شاهد ۱۰ و رفیعی ۱۵ احداث شد.



قلع بناهای خطرآفرین

پارسال بیش از ۱۸۰ ساختمان متخلف در زمینه ساخت و ساز پس از طی مراحل قانونی و دریافت دستور مقام قضایی، در محدوده منطقه ۱۰ شهری پلمپ شده است. در این مدت ۸۰ مورد قلع بنا و ۱۶۸ مورد برش اسکلت براساس رأی کمیسیون ماده ۱۰۰ انجام شده است. اعمال قانون براساس ضوابط و مقررات با هماهنگی مقام قضایی درباره تخلفات ساختمانی، زمین خواری، تصرف، تفکیک و تغییر غیرمجاز کاربری اراضی در محدوده و حریم منطقه به منظور جلوگیری از گسترش حاشیه نشینی از جمله وظایف شهرداری منطقه ۱۰ است و حوزه خدماتی به صورت شبانه روزی بر همه فعالیت های ساختمانی نظارت می کند تا در صورت تخلف، اقدامات قانونی صورت پذیرد.

شهر خبر

۱۰

فوریت های اورژانس و اطفای حریق را بیاموزید

دوره های آموزشی رایگان دوام ثامن با شعار «شهروند آماده و شهرایمن، با دوام ثامن» به زودی برگزار می شود. این دوره ها به صورت مقدماتی و تکمیلی برپای می شود. علاقه مندان در دوره مقدماتی، فوریت های اورژانس، اصول ایمنی اطفای حریق، مدیریت بحران، پدافند غیرعامل و حمایت روانی در بحران را فرا می گیرند. فوریت های اورژانس، دوره اسکان اضطراری و حمایت روانی در بحران از سرفصل های دوره تکمیلی دوام ثامن است.

علاقه مندان به یادگیری این آموزش ها می توانند از طریق تماس با سامانه ۱۳۷ یا مراجعه حضوری به خانه دوام واقع در خیابان شاهد ۱۰، پایگاه چند منظوره مدیریت بحران شهدای باغبان، ثبت نام خود را انجام دهند.

ریاحی بولوار خادم الشریعه یکی از معابر پررفت و آمد منطقه ۱۰ به حساب می آید و ایستگاه مسافر در آن قرار دارد و خودروها و اتوبوس ها در آن رفت و آمد می کنند. به همین دلیل، سرویس های بهداشتی، یکی از درخواست های شهروندان بوده و ساختش از پارسال آغاز شده است.

شهردار منطقه ۱۰ با اشاره به اینکه پروژه احداث شش چشمه سرویس بهداشتی در ابتدای بولوار شهید خادم الشریعه به پایان رسیده است، گفت: توسعه کمی و کیفی سرویس های بهداشتی منطقه همواره در دستور کار اداره خدمات شهری این منطقه قرار دارد و در این راستا شش چشمه سرویس بهداشتی ساخته شد.

وحید برجسته نژاد در ادامه بیان کرد: به منظور افزایش سرانه بهداشتی منطقه ۱۰، این پروژه در زمینی به مساحت صد متر مربع و اعتباری بیش از ۲۶ میلیارد به انجام رسید.

به گفته برجسته نژاد، در معابر منطقه ۱۸۸ چشمه سرویس بهداشتی ثابت و سیار وجود دارد که با احداث این مجموعه، به ۱۹۴ چشمه افزایش خواهد یافت.

تجهیز به آب گرم برای فصل های سرد، ساخت رمپ تردد توان یابان و احداث سرویس بهداشتی ویژه جانبازان و معلولان از جمله امکانات این سرویس های بهداشتی است که شهردار منطقه ۱۰ به آن ها اشاره کرد و توضیح داد: سرویس های بهداشتی منطقه به طور معمول از ساعت ۲۲ تا ۶ برای خدمت رسانی به شهروندان فعال هستند.



۶ چشمه سرویس بهداشتی در ابتدای بولوار خادم الشریعه به بهره برداری رسید

آرامش بیشتر
در گذر روزانه

از آزادسازی بستان تا خرمشهر؛ داستان مردی که نامش بر یک خیابان ماند

خادم الشریعه قهرمان ۲۳ ساله جزابه



رضاریاحی ادرست ۱۷ آذر سال ۱۳۹۰ بود که شورای اسلامی شهر مشهد مصوب کرد خیابان توس ۵۴ به نام شهید محمد مهدی خادم الشریعه نام گذاری شود و از همان موقع نام این سردار دفاع مقدس روی این معبر پررفت و آمد منطقه ما نشست: معبری که به گفته اهالی قرار بود «شاهد شمالی» نام گذاری شده و بایک پل روگذر به خیابان شاهد در قاسم آباد متصل شود. چند سال بعد اما فرهنگ سرایی در این خیابان بنا شد که نام آن را هم شهید خادم الشریعه گذاشتند. حالا خیلی از اهالی برای نشانی دادن، نام این سردار دفاع مقدس را به زبان می آورند و اسمش هر روز بارها و بارها تکرار می شود. با همه این ها، خیلی از ساکنان این معبر و منطقه ما سردار شهید خادم الشریعه را نمی شناسند و نمی دانند که او به عنوان اولین فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) چه دلاوری هایی به یادگار گذاشته است؛ خیلی ها نمی دانند که اگر مدیریت و تیزهوشی او در نگهداری تنگه جزابه نبود، چه بسا بعضی ها وارد خاک ایران می شدند و بعد از گرفتن شهر بستان، تا اهواز هم پیش می رفتند.

محمد مهدی جوان با معرفتی بود که مرام جوانمردی و لوطیگری داشت و وصیت کرد بعد از شهادتش هر چه را دارد، به بچه های جبهه و جنگ ببخشند، حتی موتوری که گوشه حیاط افتاده و یادگار او برای پدر و مادرش بود، موتوری که سال ها در جبهه مجروح جابه جایی کرد.

عطرش را با خودش به جبهه برد

محمد مهدی از آن جوان های منظم و شیک پوش بود. لباس هایش را طوری می پوشید تا به قول خودش به هم بیایند. موهایش را که فرقی و پر پشت بود، هر صبح شانه می کرد و روزی چند مرتبه پای آینه خودش را برانداز می کرد. اتاقش را هم خودش مرتب می کرد و دوست داشت دور تا دور اتاقش را تزیین کند. آقا محمد تقی می گوید: داداش، ما را کشته بود باین لباس و مد و عطر و ظاهرش! بسیار تمیز و مرتب بود. دستمال مخصوص تمیز کردن کفشش، همیشه تا کرده در جیبش بود. وقتی می خواست وسایل جبهه اش را جمع کند، اول عطر و واکسش را در ساک گذاشت. مادرم خدا بیامرز به محمد مهدی می گفت، عطر با خودت می بری چه کار؟ «ومی کرد به کبری خانم و جواب می داد، آدم همیشه باید خوش بو باشد. اینجا و جبهه فرقی نمی کند.»

اولین فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) شد

محمد مهدی بعد از گرفتن دیپلم و با پیروزی انقلاب اسلامی وارد سپاه شد. آقا محمد تقی می گوید: نظم، دقت و مدیریت محمد مهدی باعث شد که حسین صفایی، اولین فرمانده سپاه خراسان، او را به عنوان مسئول دفتر فرماندهی منصوب کند. بعد از شهادت محمد مهدی، حسین صفایی، عکسی از او نشان خانواده اش می دهد که مربوط به می شود به سفر تهران و گذراندن دوره های تخصصی سپاه. یک شب که محمد مهدی خواب بوده، حسین صفایی بالای سرش می رود و عکسی از او می گیرد و بالای عکس آیه شریفه «وَلَا تَحْزَنْ أَلِیُّنَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ» را می نویسد. صفایی همیشه می گفت: «این پسر پاک است و مشخص بود که شهادت نصیبش می شود.» آقا محمد تقی ادامه می دهد: دی ماه سال ۶۰، سید علی حسینی، فرمانده اطلاعات سپاه خراسان، به همراه چند تن از فرماندهان دیگر، یک روز از صبح تا شب در خانه ما بودند و درباره تشکیل تیپ خراسان برنامه ریزی می کردند. آن ها می خواستند محمد مهدی فرماندهی تیپ را بپذیرد اما او مخالف بود و می گفت «من سابقه زیادی در جنگ ندارم و تاکنون فرمانده نبوده ام.» محمد مهدی در نهایت با اصرار فرماندهان سپاه، اولین فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) شد.

کیف قاپی، سناریوی محمد مهدی بود!

آقا محمد مهدی از آن جوان های مذهبی بود که کودکی اش را در کوچه ثبت سابق سپری کرد. او در مدرسه جامع تعلیمات اسلامی درس خواند و دیپلمش را هم در دبیرستان علوی گرفت. محمد مهدی از سال ۵۶، وقتی که نوزده سال داشت، پای ثابت تظاهرات و راهپیمایی ها بود و اعلامیه و نوار سخنرانی امام خمینی^(ره) را پخش می کرد. آقا محمد تقی خاطره ای نقل می کند از سید غلامرضا امینی یزدی که دوست صمیمی و هم کلاسی محمد مهدی بود: «پاتوق محمد مهدی مسجد کرامت بود که شهید کامیاب آنجا می رفت و بچه های انقلابی را گلچین می کرد. یک روز جلسه که تمام شد، از مسجد بیرون رفتم، داشتم بندگان را می گردانم که محمد مهدی صدایم کرد و گفت، خاضری پیام ها و تصاویر امام^(ره) را باین بچه های مدرسه پخش کنی؟» بادی به غیغ انداختم و گفتم «معلوم است که حاضر! عمر دست خداست. من از چیزی نمی ترسم.» چند روز بعدش محمد مهدی آمد و یک بغل اعلامیه با تعدادی از عکس های امام را تحویل داد تا در محدوده اطراف مدرسه پخش کنم. خبر به گوش یکی از معلم های مدرسه رسید؛ من را گرفت و کشان کشان به کلانتری محل برد تا اینکه یک نفر موتوری در راه، کیف اعلامیه ها را از دست آقا معلم قاپید و فرار کرد. به کلانتری که رسیدیم، ما مور بازجویی از انقلابی ها بود. ابرودر هم کشید و حکم کرد یک هفته ای من را بازداشت کنند. اما وقت رفتن، من را گوشه ای برد و گفت «یک هفته ای مدرسه نرو که خیال کنند بازداشت بوده ای.» از کلانتری که بیرون آمدم، محمد مهدی خادم الشریعه ایستاده بود رو به روی کلانتری و داشت بالبلندی مرموز من را نگاه می کرد. گفت «ت رسیدی؟ نگران نباش حواسم بهت بود.» آنجا دوازاری من افتاد که سناریوی کیف قاپی، کار خلد محمد مهدی بوده است. وقتی هم جنگ شروع شد، در محله دیدمش. به من گفت «سید، ما موریت مادر دنیا به پایان رسیده است و باید برویم و برای آخرتمان توشه ای برداریم. آنجا هم بهش نه نگفتم و با هم رفتیم جبهه.»

دعای پدران گرفت

آقا محمد تقی، برادر بزرگ شهید آقا محمد مهدی خادم الشریعه است و با او چهار سال اختلاف سنی دارد. به گفته او محمد مهدی یک روز جمعه ای که روز دحو الارض بود، به دنیا آمد و روز جمعه، ۲۷ رجب هم زمان با مبعث حضرت رسول^(ص) به شهادت رسید و روز جمعه، چهارم شعبان که مصادف با میلاد امام حسین^(ع) و حضرت ابوالفضل^(ع) بود، در جوار امام رضا^(ع) به خاک سپرده شد. می گوید: پرننگ بودن روز جمعه در زندگی محمد مهدی برای ما خیلی جالب است. او هر بار که از برادر کوچکش حرف می زد، اشک در چشمانش جمع می شود. می گوید که محمد مهدی ته تغاری خانواده بود و عزیز در دانه پدر و مادر. سپس خاطره ای از مادرش، مرحوم کبری متقیان، نقل می کند که تعریف می کرد: «وقتی محمد را باردار بودم، به زیارت امام حسین^(ع) مشرف شدیم. در حرم بودیم که متوجه اولین تکان محمد مهدی شدم. این را به آقا صادق (پدر شهید) گفتم. او همان جا دست به دعا برداشت و از امام حسین^(ع) خواست که فرزندان از مریدان اهل بیت^(ع) شود. دعای پدران گرفت و محمد مهدی همان شد که ما می خواستیم؛ نماز خوان، عاشق اهل بیت^(ع) و شیفته انقلاب و کشورش.»





کاررزمندگان مادر چزابه در حد اعجاز بود

سید هاشم موسوی، یکی از هم‌رزمان محمد مهدی می‌گوید: هنوز مدتی از تشکیل تیپ ۲۱ امام رضا (ع) نگذشته بود که عراق برای پس گرفتن بستان، دست به پاتک زد. عراقی‌ها تصمیم گرفته بودند بعد از یک ماه و نیم از عقب نشینی شان در بستان، دوباره این شهر را از آن خود کنند. آن‌ها برنامه رسیدن به هدفشان را از تنگه چزابه پایه‌ریزی کرده بودند. ده دوازده روز خمپاره و خمسه خمسه‌ای بود که بر سر ماهوار می‌شد. اما بچه‌ها با دستان خالی و فرماندهی شهید خادم الشریعه برابر انبوه مهمات عراقی‌ها ایستادند. مهماتی که تخمین می‌زدند در آن نبرد به اندازه تمام مهماتی بوده که تا آن روز علیه مواضع ایران استفاده می‌شده است. اما شهید خادم الشریعه با سن و سال کم، توانست مقاومت کند تا نیروهای کمکی برسند. آن زمان که محمد مهدی فرماندهی چزابه را بر عهده داشت، بیست و سه ساله بود. حسن علیمردانی در همان عملیات شهید شد و از آن به بعد اسم تنگه چزابه شد «تنگه شهید حسن علیمردانی». محمد مهدی خادم الشریعه بعد هادرباره چزابه گفت: «بچه‌ها مانند شیریه که از بچه‌هایش محافظت می‌کند. از تنگه دفاع می‌کردند.» امام خمینی (ره) هم در وصفشان فرمود: «کاررزمندگان مادر چزابه در حد اعجاز بود و این اعجاز به حول و قوه الهی از بازوان رزمندگان به ویژه بچه‌های تیپ ۲۱ امام رضا (ع) به فرماندهی این سردار شهید نمایان شد.»



نوجوانان محله خاتم الانبیا (ص) با عکس شهید خادم الشریعه

شهید محمد مهدی خادم الشریعه

- تاریخ تولد: ۱۳۳۷ خرداد ۱۰
- محل تولد: سرخس
- تاریخ شهادت: ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۱
- محل شهادت: دزفول / عملیات بیت المقدس

خمپاره ۶ خیلی نامرد است!

مصطفی خادم الشریعه، پسرعموی شهید، دیگر هم‌رزمی است که از او کلی خاطره به یادماندنی دارد. او می‌گوید: شجاعت مهدی بسیار مثال زدنی بود و مرا متعجب می‌کرد، به ویژه در بازدید از خط مقدم، جلوتر از همه، در سنگرهای دید بانی حضور پیدا می‌کرد. زندگی عادی پشت جبهه راه کلی فراموش کرده بود. زمانی که من پس از چند ماه قصد مراجعت به مشهد را داشتم، به محمد مهدی پیشنهاد کردم که به مرخصی بروم و چند روزی را با خانواده بگذرانم. اما او گفت که تا جنگ تمام نشود، به مشهد بر نخواهد گشت.

آقا مصطفی ادامه می‌دهد: در تنگه چزابه، من و محمد مهدی با هم بودیم. نمی‌دانم این دل و جرئت را از کجا آورده بود که مدام روی خاکریزها از این طرف به آن طرف می‌رفت. هر لحظه خمپاره بر سر ما می‌بارید و به خاطر صدای سوتش، پشت سر هم از گوش‌هایمان خون می‌آمد. محمد همیشه می‌گفت «خمپاره ۶ خیلی نامرد است و خیلی آرام و بی سروصدا می‌آید!»



مرحوم کبری منتقیان و مرحوم حاج صادق خادم الشریعه، مادر و پدر شهید

خبر شهادت در روز آزادسازی خرمشهر

سه روز بعد، خبر شهادت محمد مهدی به خانواده‌اش رسید. محمد تقی خادم الشریعه می‌گوید: روز سوم خرداد بود، ساعت ۲ بعد از ظهر که خبر شهادت محمد مهدی را به من دادند. عرق سرد روی پیشانی‌ام نشست. یک قطره آب سرد از سرم آمد و ناخن پایم رد شد. هیچ وقت فراموش نمی‌کنم آن روز را؛ رادیویک ساعت بعد خبر آزادسازی خرمشهر را اعلام کرد. فقط این خبر بود که دل خانواده ما را در روز شهادت برادرم آرام می‌کرد.

محمد به مادرش گفته بود بعد از فتح خرمشهر برمی‌گردم به خانه، مثل همیشه خوش قول بود و برگشت. در روز مراسم محمد مهدی، مرحوم انصاریان شعری خواند با این بیت که «تو خود گفتی که بعد از فتح خرمشهر می‌آیی/ بلی باز آمدی، اما چرا خاموش؟».

جای سردیس شهید در محله مان خالی است

سری به فرهنگ سرای زینم: تقریباً هیچ کدام از افرادی که اینجا رفت و آمد دارند، شهید خادم الشریعه را نمی‌شناسند. فقط زهره دادرسی که مشتری دائم کتاب‌های دفاع مقدس است، سال پیش، کتاب «اولین فرمانده» را خوانده: کتابی که شرح حال زندگی شهید خادم الشریعه است. زهره با اشاره به اینکه جای سردیس شهید در محله مان خالی است می‌گوید: حداقل می‌توانند در فرهنگ سرا، بنری نصب و در آن شهید را معرفی کنند.

مصطفی اکرمی، مدیر جدید فرهنگ سرای خادم الشریعه، درباره این گلایه و شناخت نداشتن اهالی از شهید سردار خادم الشریعه می‌گوید: از آنجاکه اطلاعات اهالی از این شهید کم است، به زودی بنری از زندگی این سردار در ورودی فرهنگ سرای می‌گذاریم. البته که انتظار می‌رود شهرداری با نقاشی دیواری و طراحی و جانمایی سردیس شهید، نقش پررنگ‌تری در معرفی این قهرمان ملی داشته باشد.

دل‌میه بهشتی می‌خواهد

شهید خادم الشریعه یک هفته مانده به عملیات بیت المقدس آمد مشهد، رفت خانه پدری. دستی به سر و روی اتاقش کشید. امانتی‌های سپاه را گوشه‌ای گذاشت. سپردان‌ها را به پایگاه برگردانند. یک وصیت‌نامه هم نوشت و تأکید کرد که موتورش را اهدا کنند به رزمندگان خط مقدم و بعد هم برگشت به جبهه. صبح روز مبعث (۳۱ اردیبهشت سال ۶۱) محمد مهدی حال و هوای عجیبی داشت. نماز صبح را تهنیتی خواند، صبحانه هم نخورد. سید هاشم موسوی یک سیب به او تعارف کرد: «حاجی بخور ضعف می‌کنی!»، محمد مهدی جواب داد: «نه! دل‌میه بهشتی می‌خواهد.» یکی دو ساعت بعد، محمد همراه تعدادی از فرماندهان برای بازدید از گردان‌ها عازم شدند؛ نزدیک خط مقدم خمپاره‌ای اطراف ماشین برخورد کرد و محمد مهدی و یکی از همراهان به شهادت رسیدند.

شهید یک لقب جالب دارد: مصعب پیامبر (ص)

از سمت بزرگراه پیامبر اعظم (ص) وارد بولوار شهید خادم الشریعه می‌شویم. می‌خواهیم بدانیم اهالی این معبر، سرداری را که خیابان محله زندگی شان به نام او مزین شده است، می‌شناسند یا نه. اولین جایی که با اهالی گفت و گو می‌کنیم، بوستان قاصدک کنار فرهنگ سراست. از آقای میان سالی که نوه‌اش را به پارک آورده است، می‌پرسم که آیا سردار خادم الشریعه را می‌شناسد. مجید آقا باتکان دادن سرمی‌گوید: نه! تا حالا چیزی درباره او نشنیده‌ام. سراغ فرید و محمد می‌رویم. دو جوانی که در گوشه‌ای از پارک نشسته‌اند. فرید با شیطنت سرش را می‌چرخاند و می‌گوید: همین که فرهنگ سرا به نامش است؟ نه نمی‌شناسم. محمد اما می‌گوید: فکر کنم از سرداران جنگ است و در جوانی به شهادت رسیده است. راهمان را کج می‌کنیم تا با کاسب‌های محله گفت و گو کنیم. یعقوب کمی بعد از فرهنگ سرا کارواش دارد. او می‌گوید: از شما چه پنهان وقتی که فرهنگ سرا به نام شهید خادم الشریعه نام‌گذاری کردند. اسمش را در اینترنت جست و جو کردم: یک لقب جالب هم دارد: «مصعب پیامبر (ص)». مثل اینکه خیلی شجاع و نترس بوده.



عکس: نرجس شاکری/شهر آرمند

خانواده مریم رحمانیان بنا به درخواست خودش پس از مرگ مغزی اعضای بدنش را اهدا کردند

بخشش زندگی

● یکی از آرزوهایش مرگ با اهدای عضو بود

مادر مریم خانم، مرضیه وطنی بافت، می گوید: اواخر عمرش، برنامه «زندگی پس از زندگی» را بارها نگاه می کرد و چند باری به من گفته بود «دوست دارم با مرگ مغزی بمیرم تا اعضای بدنم اهدا شود». مرضیه خانم در حالی که چشمانش قرمز شده است و اشک هایش می ریزد، می گوید: به اومی گفتم «تو هنوز جوانی! این حرف ها را نزدن». سفارش می کردم با بچه هایش در این موارد صحبت نکنند. می گفتم آن ها جوان هستند و دل ندارند. نمی دانستم این طور می شود. جواد آقا صحبت های مادر همسرش را این طور ادامه می دهد: یک بار که صحبت از اهدای عضو بود، مریم می گفت «چقدر این کار خوب است. بدن انسان که می خواهد زیر خاک پیوست، چه بهتر که بتوان آن را به دیگری اهدا کرد». من هم در جوابش گفتم همین هم لیاقت می خواهد که آدم با مرگ مغزی بمیرد و فرصت اهدای اعضای بدنش باشد. جواد آقا دستش را به صورتش می کشد و می گوید: لیاقتش را داشت و خداخواست این گونه به آرزویش برسد. صورت زهرا و ناهید از شدت ناراحتی و گریه قرمز شده است. ناهید در حالی که هق هق گریه می کند، می گوید: اگر در حالت عادی بود، اصلاً حاضر نمی شدم اعضای بدن مادرم اهدا شود. دوست داشتم منتظر معجزه بمانم اما وقتی فهمیدم خودش به این موضوع راضی بوده است، رضایت دادم.

● دیدن گیرندگان اعضا، تسلی بخش خاطرمان است

در زمان مرگ مادر، فرزند ناهید تازه به دنیا آمده بود. زهرا از دواج کرده بود و برادر کوچک ۱۰ ساله شان، به مادر احتیاج داشت. به قول ناهید حالا حالاها به مادر احتیاج داشتند. غم از دست دادنش برایشان خیلی سنگین تر از آن است که بتوانند وصفش کنند اما مادر پس همه این ناراحتی ها فقط یک دل خوشی دارند: اینکه اعضای بدن مادرشان، طبق خواسته خودش زندگی بخش دیگران شده است. زهرامی گوید: ما مادرمان را از دست دادیم اما چند خانواده دیگر سلامتی عزیزشان را به دست آوردند. همه یک روز فوت می کنند اما ما می دانیم که دعای چند خانواده، دنبال سر مادرمان است. گریه های بی امان، نفس ناهید را تنگ کرده است. اما ادامه می دهد: فقط می خواهم بگویم مادرم راه درستی را انتخاب کرد. من هم اگر مرگ مغزی شوم، دوست دارم مثل او اعضای بدنم زندگی بخش دیگران باشد. ولی هر کس دوست دارد این کار را انجام دهد، برود خودش در زمان حیاتش، فرم های آن را پُر کند. نمی دانید تصمیم گیری در آن لحظه برای بازماندگان چقدر سخت است. جواد آقا صحبت را در دست می گیرد تا ناهید و زهرا جرعه ای آب بنوشند: «بعد از اهدای اعضای بدن مریم، تقریباً هشتاد درصد از اعضای فامیل مادر باره این موضوع شناخت و به انجام این کار علاقه پیدا کرده اند. خودمان هم می خواستیم فرم های اهدای عضو را پُر کنیم. اگر گیرندگان اعضا را به ما نشان دهند، تسلی بیشتری پیدا می کنیم. گفته بودند بعد از یک سال آن ها را به ما معرفی می کنند اما هنوز این کار انجام نشده است».

اومی گوید: قبل از این هم اهدای عضو را عمل خوب و خیر خوانده ایم می دیدم اما بعد از فوت مریم، این باور در من و فرزندانمان و اطرافیان تقویت شده است. امیدوارم تبلیغات بیشتری برای این کار خیر انجام شود. به قول مریم «بدن ما که بالاخره قرار است یک روزی زیر خاک پیوست، چه بهتر که زندگی بخش دیگری شود».

● افت فشار خون مریم را به کما برد

خواهرها و خواهرزاده هایش مهمانش بودند. تا شب ۲۴ می گفتند و می خندیدند. خوابش که گرفت، رفت به اتاقش تا بخوابد. به آن ها هم سفارش کرد کسی بیدارش نکنند. هیچ کس فکر نمی کرد این آخرین خدا حافظی و آخرین دورهمی با حضور مریم باشد. صبح که همسرش جواد آقا رسید، او را در حالی دید که هوشیاری نداشت. به اورژانس زنگ زد و بعد از انتقال به بیمارستان گفتند افت شدید فشار خون باعث شده است به کما برود. جواد آقا تعریف می کند: مریم سالم بود. کوچک ترین بیماری ای نداشت. باور کردن اینکه داریم از دستش می دهیم، سخت بود. اصلاً نمی خواستیم به چنین چیزی فکر کنیم. یک جورهایی منتظر معجزه بودیم اما همیشه دنیا باب میل ما پیش نمی رود. وقتی با من تماس گرفتند و گفتند همراه فرزندان بالای هجده ساله تان با شناسنامه بیایید بیمارستان، فهمیدم قطع امید کرده اند و می خواهند برای اهدای عضو صحبت کنند. وقتی جواد آقا و دود خترش، ناهید و زهرا، به بیمارستان می روند، از آن ها می خواهند تا دیر نشده و اعضای سالم از بین نرفته اند، برای اهدای عضو اقدام کنند.

ناهید که دختر بزرگ مریم خانم است و ۲۶ سال دارد، تعریف می کند: حدود بیست دقیقه در بیمارستان با ما صحبت کردند. لحظات خیلی سختی بود: خیلی سخت. باید در آن موقعیت باشید تا درک کنید آدم چه حالی پیدا می کند. با خواهر و پدرم به یکدیگر نگاه می کردیم و در گریه و سکوت و بهت زندگی رضایت دادیم.

آنچه این رضایت دادن را راحت تر کرد، این بود که مریم خانم در زمان حیاتش به اشکال مختلف به اعضای خانواده اش گفته بود که دوست دارد اگر مرگ مغزی شد، اعضای بدنش را اهدا کنند.





مکان نما

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان محله لادن با برگزاری کلاس های مختلف، دنبال استعدادیابی است

رشد در پس آزمون و خطا

نمایش عروسکی دارد. به نظر او این مکان، بستر مناسبی برای استعدادیابی و پرورش بچه هاست. او همچنین معتقد است که در کلاس های این چنینی، از اشتباهات و آزمون و خطا های بچه ها نتایج موفقیت آمیز دل چسبی به دست می آید.

● حفظ کردن بچه های مستعد

سحر قائمی که مسئول کانون پرورش فکری کودکان شماره ۱۰ مشهد است، توضیح می دهد: فعالیت های هنری و ادبی و فرهنگی این کانون بخش های مختلفی از جمله کلاس های قصه گوئی، نمایش نامه خوانی، بحث آزاد، نقد کتاب، ساخت کاردستی، سفالگری، نقاشی، خوش نویسی، شعر و... را برای کودکان و نوجوانان در بر می گیرد اما در زمینه ادبیات به طور ویژه و تخصصی تر کار می کنیم که بزرگ سالان را نیز در بر می گیرد. به گفته او با اینکه این مرکز از دیگر مراکز کانون جدید تر است و سال ۹۹ تأسیس شده، تاکنون چندین کودک یا نوجوان عضو آن در مسابقات شرکت کرده و مقام آورده اند.

قائمی با اشاره به در پیش بودن تابستان و اوقات فراغت دانش آموزان توضیح می دهد: در حال حاضر در این کانون حدود سیصد عضو فعال و هفتصد عضو ثبت شده داریم؛ البته هر سال در تابستان تعداد ثبت نامی ها بیشتر می شود. ما از بین آن ها استعدادیابی می کنیم و بچه های علاقه مند و مستعد را که سرمایه هایمان هستند، حفظ کرده و حتی کلاس های رایگان برایشان برپا می کنیم.

بچه ها و مربیان و کارکنان کانون اشاره می کند و می گوید: پسر ام قدر اینجا را دوست دارد که برای خواندن بعضی درس های سخت تر و رفع اشکالش به اینجا می آیم تا درس خواندن برایش جذاب تر و راحت تر باشد.

● آموزش های خلاقانه

مهدیار در ادامه صحبت های مادرش می گوید: اینجا را به چند نفر از دوستان مدرسه و بچه های همسایه هایمان معرفی کرده ام و در کانون عضو شده اند. اینجا خیلی خوش می گذرد. محمد ماهان و محمد عرفان محبوبی فر و قلوهای ۱۰ ساله ای هستند که به این مرکز رفت و آمد دارند. ماهان عاشق جشن ها و برنامه های جانبی اینجاست و برادرش با ذوق و شوق از گوزن، کرم کاغذی و تخم مرغ های رنگی که درست کرده اند، تعریف می کند. سهراب خواجه نژاد یکی از مربیان این مرکز است و کارشناسی ارشد

فهمیده شهری اره را در دستش گرفته است و شاخه نازک چوب را می برد. هر تکه چوب بریده شده چنان او را به وجد می آورد که گاهی جلوتر از راهنمایی های مربی اش سراغ تکه های بعدی می رود و آن ها را به هم می چسباند. آن قدر از دیدن آدمک چوبی ای که با دوستان کوچکش ساخته شگفت زده است که آن را برمی دارد و از کلاس بیرون می زند تا به دیگران نشانش دهد. اینجا کانون پرورش فکری کودکان شماره ۱۰ مشهد در محله لادن است. مثل همه کانون ها، کتابخانه و کلاس های مختلف فرهنگی، هنری و ادبی دارد اما در کنارش به طور تخصصی درباره ادبیات و برگزاری کارگاه های این رشته فعالیت می کند.

● اینجا درس خواندن جذاب تر است

با اینکه در حاشیه بولوار لادن قرار دارد اگر آشنایی قبلی یا نشانی دقیق نداشته باشی، نمی توانی پیدا کنی. دانشگاه غیرانتفاعی خردگرایان مطهر که با کانون در یک ساختمان قرار دارند، چنان خود نمایی می کند که بیشتر رهگذران نمی توانند بفهمند در اینجا کانون پرورش فکری قرار دارد. از در دانشگاه وارد می شویم و بعد از عبور از کتابخانه دانشگاه، می رسمیم به سالن دنج و رنگارنگ کانون پرورش فکری. در کلاس ها بچه ها کنار مربیان شان مشغول آموختن هستند. بعضی بچه ها در کتابخانه دور می زنند و کتاب انتخاب می کنند. مهدیار همراه مادرش روی میزی نشسته است و دارد ریاضی کار می کند. مادرش، نجمه سادات قاضی زاده، می گوید: یک سالی هست که در محله لادن ساکن شده ایم و پسر ما به اینجا می آید. او به محیط خوب و ارتباط های صمیمی بین



پوریا بنائیان، یکی از استعداد های برتر رزمی کار کشور است

با مرام چوخه در تشک جودو

● چالش ها و سختی های جودو برای تو چیست؟

تمرین زیاد در اردوی تیم ملی واقعا سخت است. درست است که با آن کنار آمده و موفق شده ام ولی واقعا خسته کننده است. مشکل دیگر هم تعلیق فدراسیون جودو بود که همه جودوکاران درگیرش شدند.

● آسیبی که تو از این موضوع دیدی، چه بوده است؟

جودو چهار سال تعلیق بود و ورزشکاران ما نمی توانستند در مسابقات شرکت کنند؛ به همین دلیل ما از فنون و آموزش های روز جودو عقب ماندیم و الان در حال جبران آن هستیم.

● کدام مدالی که گرفته ای، بیشتر به دلت نشسته است؟

مدال طلای مسابقات بین المللی ترکیه خیلی به من چسبید؛ چون در مسابقات، همه حریفان را با اختلاف و قاطعانه بردم.

● یک خاطره ورزشی هم برای ما بگو.

مسابقات بین المللی تونس، اولین رقابت بین المللی من بود. خیلی استرس داشتم، به حدی که قبل از شروع مسابقه، فنون بازی از یادم رفته بود. با آن استرس، رقیب اولم را که فرانسوی بود، بردم و تا گرفتن برنز پیش رفتم. همه بچه های گفتند تو چطور مدال گرفتی با آن همه استرس!

● بزرگ ترین هدف در رشته جودو چیست؟

چون تا حالا کسی طلای جودو المپیک را در کشور ما به دست نیاورده است، دوست دارم اولین نفر باشم که آن را به دست می آورم.



● چرا کشتی با چوخه را انتخاب نکردی؟

کشتی با چوخه محدود به استان خراسان است و جای مدال آوری بین المللی ندارد. من دوست دارم در رشته ای کار کنم که مدال آوری در آن ته نداشته باشد.

● سعی کرده ای مرام پهلوانی

کشتی با چوخه را در این رشته هم رعایت کنی؟

تلاش می کنم که این طور باشد؛ پدرم هم بر رعایت اصول جوانمردی تأکید می کند.

● برای مسابقات بین المللی

از طرف فدراسیون اعزام شدی یا شخصی؟

از طرف فدراسیون و با پرچم ایران اعزام شدم. الان یک سال است پای ثابت اردو های تیم ملی نوجوانان هستیم.



زهر از گنه ادانش آموز پایه یازدهم است اما ظاهرش درشت تر از سنش نشان می دهد: میدان های داخلی و بین المللی را در این سن و سال دیده است و جلواسم این جودوکار محله شریعتی وزن مثبت ۹۰ نوشته می شود. پوریا بنائیان در یک سال اخیر در همین وزن و رشته افتخار آفریده است و چنان خودی نشان داده که رئیس هیئت جودو استان درباره اش گفته است: «او از استعداد های برتر جودو کشور است. در آینده از او بسیار خواهیم شنید.» کارنامه سه سال فعالیت حرفه ای پوریا بنائیان در جودو مژین است به مدال های پر شمار که شامل برنز مسابقات نوجوانان کاپ آفریقا در تونس، طلای مسابقات جوانان کاپ آفریقا در تونس، طلای نوجوانان کاپ اروپا در ترکیه، چهار عنوان قهرمانی نوجوانان و جوانان در استان و یک قهرمانی نوجوانان کشوری می شود.

● با اینکه خیلی وقت نیست این

رشته را شروع کرده ای، مدال ها را پشت سر هم جaro می کنی! مربیانم می گویند در این رشته استعداد دارم. تمرین و تلاش می کنم که افتخاراتم بیشتر هم بشود.

● به خاطر فیزیک بدنت به

سمت جودو رفتی یا به این رشته علاقه هم داشتی؟

بخشی از انتخابم به خاطر فیزیک بدنی ام است. پدرم هم که از قدیمی های کشتی با چوخه است، در اینکه این رشته را انتخاب کردم، تأثیر گذار بود.



به همت معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۱۰ و پیگیری شهرآرامحله انجام شد

سروسامان گرفتن پیاده‌روهای شریعتی ۲۴

۱۰

بازخورد



پروژه به شهرآرامحله می‌گوید: احداث پیاده‌روهای خیابان شریعتی ۲۴ خیلی طولانی‌وزمان بروشاید از یک سال هم بیشتر شد. ولی بالاخره به سرانجام رسید.

دوستش، رضا فرجی که در مغازه کناری حسین آقا، آبمیوه و بستنی می‌فروشد، ادامه می‌دهد: از همه بهتر پارکینگ است که در مقابل مغازه مان داریم. من معمولاً ماشین را انتهای شریعتی ۲۴ یاد زمین خاکی پشت فروشگاه رفاه پارک می‌کردم، اما حالا نه تنها ما، بلکه مشتری‌ها هم می‌توانند ماشینشان را در مقابل مغازه‌های ما پارک کنند و همین موضوع کاسی ما را بهتر کرده است.



ریاحی ۲۹ آذر سال گذشته، برای بار دوم، گزارشی درباره طولانی شدن روند اجرای پروژه پیاده‌رو سازی در خیابان شریعتی ۲۴ و معابر اطراف آن که رفت و آمد اهالی و کاسی مغازه‌داران را مختل کرده بود، منتشر کردیم. از اواخر فروردین که پیاده‌روهای این معبر اصلاح و پارکینگ وسایل نقلیه احداث شده است، کاسبان با خیال راحت‌تری کاسی می‌کنند، بدون اینکه نگران باشند مشتری‌ها به خاطر کوه شن و ماسه‌ای که کنار مغازه‌شان دپوشده است، قید خرید را بزنند.

حسین منفرد، یکی از کاسبان این معبر، ضمن ابراز خرسندی از اتمام



قلب محله خاتم‌الانبیاء (ص)

رضاریاحی | خیابان شهید ثنائی ۳ که در محله خاتم‌الانبیاء (ص) قرار دارد، به نام شهید محمد علی محمدی بروانلو مزین شده است. این معبر قدیمی از سال ۱۳۶۰ جزو محدوده شهری محسوب می‌شود و پیش از آن به صورت باغ‌های میوه و زمین‌های کشاورزی بوده است. در این معبر انواع کاربری‌های تجاری و مذهبی و ورزشی فعال است که باعث رونق و تردد زیاد در این معبر شده است.

خیابان ثنائی ۳

محله خاتم‌الانبیاء (ص)

با این حال، ساکنان این خیابان مشکلات زیادی دارند: از جمله آن می‌توان به موضوع بازگشایی معبر شهید ثنائی ۳ و اتصال آن به بولوار شهید خادم‌الشریعه اشاره کرد که نیمه‌کاره ماندنش باعث ایجاد ناامنی در محله شده است.



مسجد فاطمه الزهرا (ص) یکی از پایگاه‌های فرهنگی و مذهبی اهالی محله خاتم‌الانبیاء (ص) است. ساختش به سال ۱۳۸۲ برمی‌گردد و تنها سالن مطالعه این محله را در خود جای داده است.



در محله خاتم‌الانبیاء (ص) که بیشتر بافت آن قدیمی و خانه‌ها حیاط دار است، تعدادی مجتمع مسکونی هم بنا شده است که یکی از آن‌ها به نام «هما» در خیابان شهید ثنائی ۳ قرار دارد. این مجتمع ۴۸ واحدی در سال ۱۳۷۵ برای کارمندان هواپیمایی هما ساخته شد.



حسن مؤمنیان زاده و حمزه محمدی از اهالی قدیمی خیابان شهید ثنائی ۳ هستند. حاجی محمدی می‌گوید: وقت ساخت مسجد همه اهالی دست به دست هم دادند و هرکسی یک گوشه‌ای از کار را گرفت. من هم روزهای بانی می‌کردم و شب‌ها نگهبان آهن‌های مسجد بودم.

